

دین‌گرایی در شاهنامه فردوسی

مریم جلالوند*

چکیده

شاهنامه فردوسی مهمترین و برجسته‌ترین اثر ادبی بازمانده از دوره‌ای است که می‌توان آن را عصر باززایی فرهنگی ایرانیان دانست. دوره سامانیان، دوره‌ای است که در آن به احیا و تداوم فرهنگ و هویت ایرانی، بیشتر از گذشته، اندیشیده می‌شود و تلاش‌هایی در این زمینه صورت می‌گیرد. با این حال فردوسی ضمن حفظ اصالت داستان‌ها اثر خود را به شکل حماسه‌ای عقلایی و تدینی درآورده است. سعی ما در این مقاله بر آن است که با بیان مصداق‌هایی هرچند مختصر به دین‌گرایی در شاهنامه اشاره کنیم. اخلاق و دین که از تمدن بشر سرچشمه می‌گیرد در داستان‌های اساطیری که حکیم توس به آنان پرداخته؛ برخاسته از تمدنی کهن در ایران زمین است. امروزه بسیاری از ملت‌ها در پی بیان تمدن خویش با بیان افسانه هستند. در ایران زمین به خصوص بعد از اسلام دین‌گرایی و تقوا ارزش تلقی می‌شد و شاهنامه نیز از آن مستثنی نبوده است.

واژگان کلیدی: دین، اسلام، دین‌گرایی، شاهنامه، فردوسی.

مقدمه

تاکنون در مورد فردوسی و اثر عظیم او «شاهنامه» کتاب‌ها و مقالات بسیار نوشته شده است اما چنین می‌نماید که هنوز هم این اثر سترگ آنگونه که شایسته است از زوایای گوناگون مورد بررسی قرارنگرفته است. فردوسی از شاعران بزرگ زبان فارسی است که در جای جای شاهنامه به

jalalvand.M@gmail.com

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور مرکز ری

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۲/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۲۵



نقل مسائل اخلاقی و تربیتی پرداخته است. گستردگی موضوع در شاهنامه نشان می‌دهد فردوسی به طور غیر مستقیم به تبیین مبانی تربیتی پرداخته که در تعلیم و تربیت اسلامی مورد توجه بوده است. هویتی که فردوسی در پی آن بود هویتی در مقابل اسلام نبود بلکه هویتی متمایز از هویت عربی بود اما ضدعربی هم نبود. کاری که فردوسی کرد به هیچ وجه شباهتی با اندیشه‌ها و انگیزه‌های ملی‌گرایان باستان پرست ۷۰ تا ۸۰ سال قبل ایران نداشت که می‌خواستند ایران را جانشین اسلام کنند. فردوسی مسلمانی درست اعتقاد و شیعه بود و شاهنامه فردوسی اگرچه اصولاً و عمدتاً حکایت ایران پیش از اسلام است اما به روشنی رنگ و بوی مسلمانی دارد و سرشار از مضامین قرآنی و معارف اسلامی است. هدف از این مقاله بررسی ابیات و نشانه‌هایی است که دین‌گرایی فردوسی را اثبات کرده و شاهد مثال‌ها را در ابیات واکاوی کند.

بحث اصلی

فردوسی اندیشمندی که خرد و معنویت را پیوند داد

فردوسی، اندیشمندی است که این نکته را بیش از هزار سال قبل در یافته و توانسته بین معنویت و خرد سازگاری ایجاد کند. توانایی او در این زمینه تا حدی است که ادیان کهن و اساطیری را که به ظاهر نامعقول به نظر می‌رسند، با خرد پیوند داده است.

او به معنویت ادیان گذشته اهمیت زیادی می‌دهد و با بینش خردمندانه خود به تفاوتها و تمایزهای ادیان کهن و متأخر، که اغلب روبنایی و کالبدینه است، توجهی نکرده و ارزشها و اندیشه‌های متعالی و مشترک پنهان در آنها را بسیار مهم دانسته و بر آنها تأکید می‌ورزد. این بینش موجب شده او به اسطوره‌های کهن با دیدی مثبت بنگرد و به آنها ارجح نهد. آنچه او را در این مسیر یاری کرده و به اوج سربلندی و موفقیت رسانده، خردمندی و در عین حال معنویت‌گرایی اوست. این بینش، ریشه در فرهنگ و اندیشه کهن ایرانی دارد و بخشی از هویت ایرانیان را تشکیل می‌دهد. همین بینش موجب شده اهورامزدا، خدای خدایگان اسطوره‌های ایرانی، خدای خرد باشد و در کنار خود نیز مشاورانی خردمند چون بهمن، امشاسپند خرد، داشته باشد و در میان ایزدان نیز ایزد بانویی به نام چیستا به دانش و دانایی اختصاص یابد و اسطوره‌های ایرانی از این جهت بر سایر اساطیر سر برافرازند. در فلسفه زرتشت « هستی » یا آغاز جنبش و آفرینش را استوار بر تصمیم و



دین‌گرایی در شاهنامه فردوسی* مریم جلالوند

آهنگ خداوند و به سخن درست‌تر، «خواست و خرد» معنایی یگانه می‌یابند. زیرا «خرد» و «خواست» اورمزد می‌داند که در زبان اوستایی نیز هم به معنای خواست و اراده می‌دهد. واژه خرتهو (xrathhwa) در زبان باستانی ایران هم به معنای خواست و اراده و کام خداوندی و هم به معنای خرد ایزدی است. (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ۱۲۰)

آن چه مسلم است گذر زمان موجب تحول و دگرگونی باورهای کهن شده و به تدریج جنبه‌های غیر عقلانی آنها را متعادل تر می‌سازد. این فرایند نباید به نفی و طرد کلی این باورها که در واقع ریشه و سرچشمه باورهای عقلانی شده متأخرند، منجر شود بلکه باید ضمن تأویل آنها را با شرایط جدید تطبیق داد. فردوسی با درک بلندای اندیشه قوم خود در شاهنامه، خردورزی و دینداری را اساس و بنیاد فرهنگ و هویت ایرانی قرار می‌دهد و به خوبی از عهده ادای آن بر می‌آید.

اسلام و اسلام‌گرایی در شاهنامه فردوسی

فردوسی چنان که بوضوح از جای جای شاهنامه (بویژه از دیباچه آن) بر می‌آید، یک ایرانی فرزانه بود که اولاً آیین زردشتی را برای همیشه پشت سر گذارده و به اسلام روی آورده بود:

تورا دانش و دین رهاند درست در رستگاری بیایدت جست
و گر دل نخواهی که باشد نژند نخواهی که دایم بوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی دل ار تیرگی‌ها بدین آب شوی
این پیامبر - که با اضافه آن به ضمیر مخاطب (پیامبرت = پیامبر + تو) «پیامبر مطلق» خواننده شاهنامه قلمداد شده رسول گرامی اسلام است صلی الله علیه و آله و بدین گونه، شاعر صراحتاً صف خویش و ملتش را از پیروان دیگر ادیان الهی یا مکاتب بشری جدا می‌کند. چنان که در جای دیگر شاهنامه، بخش مربوط به داستان اسکندر، اسلام را (که قبله آن مکه و بیت الحرام است) آیینی می‌داند که در بین ادیان گوناگون، هدایت الهی با آن و به آن، به نقطه کمال و تمامیت خویش رسیده است:

خداوند خواندش بیست الحرام بدو شد همه راه یزدان تمام



ثانیا فردوسی از بین فرق مختلف اسلامی، تنها علی و اهل بیت پیامبر علیهم السلام را به عنوان هادیان راه سعادت خویش برگزیده بود و همراه با ایمان استوارش به این آیین (که حتی داغ و درفش محمود نیز قادر به محو آن نبود) طالب رهایی و نجات میهن خویش از سلطه کسانی بود که مزورانه دین را دستمایه ستیز با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و استعباد مردم می‌خواستند:

تو را دانش و دین رهاند درست
و گر دل نخواهی که باشد نژند
به گفتار پیغمبرت راه جوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
که: من شهر علمم علیم در است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست
منم بنده اهل بیت نبی
اگر چشم داری به دیگر سرای
گرت زین بد آید گناه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم
نباشد جز از بی پدر دشمنش
هر آن کس که در دلش بغض علی است

در شاهنامه، در بخش مربوط به وصیتنامه اردشیر بابکان می‌خوانیم:

چو بر دین کند شهریار آفرین
نه بی تخت شاهی است دینی به پای
دو دیبا است یک در دگر بافته
نه از پادشاهی نیاز است دین
چنین، پاسبانان یکدیگر نند
نه آن زین، نه این زان بود بی نیاز
برادر شود شهریاری و دین
نه بی دین بود شهریاری به جای
بر آورده پیش خرد تافته
نه بی دین بود شاه را آفرین
تو گویی که در زیر یک چادرند
دو انباز دیدمشان نیک ساز



چو باشد خداوند رای و خرد دو گیتی همی مرد دینی برد
 چو دین را بود پادشا پاسبان تو این هر دو را جز برادر مخوان
 چه گفت آن سخنگوی با آفرین گه چون بنگری مغز داد است دین
 و این همان است که در کلام شهید مدرس، با تعبیر «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما» ادا شده است.

آشنایان با تاریخ ایران اسلامی نیک می‌دانند که «مذهب تشیع» و «اندیشه استقلال سیاسی»، راه و رسم اکثریت مردم ایران را در قرون اخیر (با همه افت و خیزها و نشیب و فرازهایی که داشته) تشکیل داده است. روشن تر بگوییم: قیام خاندان صفوی در آغاز قرن دهم هجری و پیش از آن، خیزش خونبار سربداران و سادات مرعشی مازندران و کارکهای گیلان (و همه با تایید و همدلی فقیهان شیعه) و سپس مقاومت مستمر ملت ایران در قبال تجاوزات مکرر خواندگاران عثمانی و خوانین ازبک و.. همچنین تزارهای روسی و لردهای انگلیس و مستشاران امریکایی و در این میان ایجاد نهضت‌های پرشکوه ملی بر ضد قراردادهای استعماری رویترو و رژی و داریسی و ایجاد حماسه‌هایی ۳۰ تیر و ۱۵ خرداد و ۲۲ بهمن - همه و همه رویدادهای برآمده از همان دیدگاهی است که استاد طوس در هزار سال پیش بدان خستو و معتقد بود: مذهب تشیع، و اندیشه‌هایی از ظلم و تجاوز. (کیهان اندیشه ۱۳۷۱ شماره ۴۱)

همخوانی و همگونی «سیر کلی تاریخ ایران» با «اندیشه و ایمان فردوسی» و آموزه‌های اساسی شاهنامه، امری بسیار معنی‌دار و قابل‌تأمل است و زمینه‌خوبی برای بررسی مؤثر فردوسی در تکوین هویت تاریخی ایران فعلی - که کشوری اسلامی، شیعی و مستقل است - به دست محققان می‌دهد.

او در زمانه‌ای که به اشاره یا تایید خلیفه عباسی، محمود و مسعود غزنوی در ری و آمل، و طغرل سلجوقی در بغداد، خون پیروان اهل بیت علیهم السلام را به شمشیر ستم می‌ریختند و کتب کلامی و حدیثی شیعه را به لهیب آتش بیداد می‌سوزاندند، صراحتاً اعلام کرد که جام محبت مولای متقیان علی علیه السلام را عاشقانه سر می‌کشد و این همان جامی است که ملت ایران در طول قرون، کام خویش را همواره با آن سیراب ساخته است:



می لعل پیش آور ای هاشمی زخمی که هرگز نگیرد کمی
 به قول مرحوم استاد محیط طباطبایی: «فردوسی، به معنی تمام کلمه، شاعر «ملی» کشور ماست.
 آمال ما و افکار ما و دین ما و مذهب ما و زبان ما و شیوه بیان ما، همه از شاهنامه او نیرو می گیرد».
 (فردوسی و شاهنامه (۱۳۷۱): ص ۱۴۵)

دریغ است ایران ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
 همه جای جنگی سواران بدی نشستگه شهریاران بدی
 کنون جای سختی و رنج و بلا است نشستگه تیز چنگ اژدها است
 کسی کز پلنگان بخورده است شیر بدین رنج، ما را بود دستگیر
 در بهره گیری از گنجی که حاصل سی سال رنج است. هدف این مقاله آن است تا با سیری
 در شاهنامه، جلوه های اخلاقی همراه با توضیحات و شاهد مثال بیان شود. میتوان گفت تقریباً
 هیچ یک از داستان های شاهنامه خالی از پند و اندرز نیست. حتی اگر درون مایه داستان جنبه
 اخلاقی نداشته باشد، باز در لابه لای آن فردوسی یا قهرمانان اثر او، پیام های اخلاقی را بازگو
 کرده اند. مضامین اخلاقی شاهنامه در دو قالب ستایش و نکوهش است:

۱- ستایش خیر و نیکی.

۲- نکوهش شر و بدی.

- داستان قیام کاوه آهنگر، در شاهنامه، بهترین نمونه ای است علیه ظلم و ستم، قیام کاوه نمونه قیام
 مردم مظلوم و ستم دیده است، قیام مردم ستم کشیده و دل سوخته است علیه مظالم ضحاک،
 ضحاک که نمونه انسانهای نابکار و ستمگر است، ضحاک که برای تسکین مارها که در واقع
 نفس اژدها خوی او هستند، باید پیوسته دست خود را به گناه بیالاید، ضحاک که حکومت
 وحشت و هراس به وجود آورده، ضحاک که استشهاد و محضر درست کرده تا بگویند که دارای
 حسن سابقه است:

یکی محضر اکنون بیاید نیشت که جز تخم نیکی سپهد نکشت
 نگوید سخن جز همه راستی نخواهد به داد اندرون کاستی

(شاهنامه ۱/۴۵)



محضر و استشهد او را نیز همه مردم تصدیق کردند:

ز بیم سپهد همه راستان بدان کار گشتند همه همداستان
در آن محضر ازدهان ناگزیر گواهی نبشتند برنا و پیر
(شاهنامه ۱۹/۴۵)

ولی کاوه داد خواه به ضحاک می‌گوید:

اگر داد و دادن بود کار تو بیفزاییدای شاه مقصدار تو
- این ابیات از شاهنامه فردوسی که در زمینه دادگری آورده شده است، این آیاتی از قرآن را به یاد می‌آورد؛ همچون آیه: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوها هو اقرب للتقوی...» (مانده/۱۲) که عدالت را به تقوا نزدیک تر می‌داند، بوده است.

فردوسی از زبان سام به زال که می‌خواهد از زابلستان به سوی مازندران برود، چنین اندرز می‌دهد و او را به عدل و داد کردن سفارش می‌کند:

سوی زال کرد آن گهی سام روی که داد و دهش گیر و آرام جوی
(شاهنامه ۱/۱۴۶)

و شاید هم آبخشور اندیشه فردوسی در باب عدالت خواهی بخشی از آیه: «... و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...» (نساء/۵) بوده است که قرآن دستور داده به عدالت در میان مردم داوری کنید.

و نیز آن گاه که کیخسرو تاج را به لهراسب می‌سپارد و خود از تخت، عاج فرو می‌آید، بدو اندرز می‌دهد که:

مگردان زبان زین سپس جز به داد که از داد باشی تو پیروز و شاد
همه داد جوی و همه داد کن ز گیتی تن مهتر آزاد کن
(شاهنامه ۵/۱۴۳۲)

و سپس می‌افزاید:



که هر کس که بیداد گوید همی بجز دود آتش نجوید همی
(شاهنامه ۵/۱۴۳۳)

لهراسب هم که بر تخت می نشیند و برنامه کار خود را اعلام می کند، فردوسی از زبان لهراسب،
برنامه کار وی را چنین تشریح می کند:

از این تاج شاهی و تخت بلند نجویم جز از داد و آرام و پند
با اندک تأملی می توان گفت گویا آیات:

«... و اذا قلت فاعدلوا و لو كان ذا قربی...» (انعام/۱۵۲)

«... و امرت لا عدل بینکم...» (شوری/۱۵)

«قل امر ربی بالقسط...» (اعراف/۲۹)

در نظر فردوسی بوده و اشعار شاهنامه یادآور خطابات قرآنی است و به یاد آدمی می آورد که
خدای بزرگ به پیامبرش گفته است: ای محمد! بگو که پروردگرم مرا به عدالت فرمان داده و من
مأمورم که به عدالت میان شما داوری کنم.
فردوسی از زبان گشتاسب هنگامی که شاهی را به بهمن-پسر اسفندیار-می سپارد، به او چنین اندرز
می دهد:

تو اکنون همی کوش و با داد باش چو داد آوری از غم آزاد باش
(شاهنامه ۶/۱۷۴۶)

زیرا خدای بزرگ، در قرآن مجید دادگران را دوست می دارد و گفته است: «... و تقسطوا الیهم، ان
الله یحب المقسطین» (ممتحنه/۹)

نظیر این سخن را بهرام اورمزد که تخت شاهی به پسرش-بهرام بهرام-می سپارد سفارش می کند و
فردوسی از زبان او می سراید:

به داد و دهش گیتی آباد دار دل زیر دستان خود شاددار
(شاهنامه ۷/۲۰۱۷)

فردوسی از زبان انوشیروان به فرزندش چنین می سراید و او را این گونه اندرز می دهد:



به هر کار فرمان مکن جز به داد که از داد باشد روان تو شاد
(شاهنامه ۸/۲۵۲۷)

و در جای دیگر، از زبان انوشیروان، در عهدنامه‌ای، چنین می‌گوید:

گرایمن کنی دودمان را به داد خود ایمن بخسبی و از داد، شاد
جهان را چو آباد داری به داد بود گنجت آباد و تخت تو شاد
(شاهنامه ۸/۲۵۶۱)

فردوسی بر آن است که اگر دادگری در جامعه‌ای باشد، آن جامعه در آسایش خواهد بود:

بدان گه که اندر جهان داد بود از ایشان، جهان یکسر آباد بود
(شاهنامه ۳/۶۸۱)

شاپور پسر اردشیر، پس از سی و دو ماه سلطنت، آن گاه که می‌خواهد از این جهان برود و پادشاهی را به اورمزد بسپارد، فردوسی از زبان وی به انسانها اندرزهایی می‌دهد:

بجز داد و نیکی مکن در جهان پناه کههان باش و فرمههان
(شاهنامه ۷/۲۰۰۸)

بهرام نیز در هشتمین روزی که بر تخت شاهی می‌نشیند، به دبیر دستور می‌دهد:

یکی نامه بنویس با مهر و داد که بهرام بر تخت بنشست شاد
خداوند بخشایش و راستی گریزنده از کژی و کاستی
به داد از نیاکان فزونی کنم شما را بدین رهنمونی کنم
(شاهنامه ۷/۲۱۱۸)

می‌دانیم که عدالت یکی از ارکان عملی دین اسلام است، خدای بزرگ پیامبران را فرستاده تا که مردم را به عدالت وادارند. در قرآن مجید آیات فراوانی درباره قسط و عدالت و امر بدانها وجود دارد، مثلاً در آیه: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتعوی...» (مائده/۸)

در اسلام، عدل و داد مطلق یعنی بدون رعایت مصالح قومی و هواهای نفسانی، توصیه شده، یعنی آن نوع دادگری که خویشاوندی و عصبیت و احساسات خصوصی در آن مؤثر نباشد. دادگری



که قرآن از مؤمنان می‌خواهد و می‌گوید: مبدا! که دشمنی، سبب تعدی و تجاوز شود و مباد که شما را کین و دشمنی، از راه دادگری دورتان کند، زیرا انحراف از دادگری، خود تجاوز است و تعدی، آن نوع عدلی است که «... لا یمیل میزانه مع الموده و الشنآن، و لا يتأثر بالقرابة او المصلحة او الهوی فی حال من الاحوال». (سید قطب، ۱۳۸۶: ص ۶۶۷)

«قوام» به کسی گویند که کاری را به تمام و کمال و بدون نقص و انحراف انجام دهد و در واقع آنچه را که خدا دستور داده بخوبی انجام دهد و در قیام بدان مبالغه شود. (شیخ محمد عبده: ص ۲۷۴) «شهداء بالقسط» یعنی شهادت دادن و برای حاکم حق را اظهار نمودن، بدون رعایت دوستیها و بدون در نظر گرفتن قربانها و جاه و مقامها و فقر و مکنتها». (همان: ص ۴۵۶)

قرآن مجید، با فعل امر «اعدلوا» انسانها را به اجرای عدالت و داشته و ضمیر «هو» هم یعنی: «العدل المفهوم من اعدلوا»

قرآن مجید در آیه دیگری نیز گفته است: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا...» (نساء/۱۳۵)

در این آیه نیز به تمام افراد با ایمان دستور داده شده که قیام به عدالت کنید در هر حال و در هر کار و در هر زمان. از آیه، چنین استنباط می‌شود که مؤمن و مسلمان راستین باید در برابر حق و عدالت، هیچ گونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و منافع خویشان و بستگان را به خاطر اجرای عدالت، نادیده بگیرد.

جالب توجه آن که دنباله آیه «فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا...» می‌باشد در واقع قرآن خواسته است بگوید در اجرای عدالت از هواهای نفسانی پیروی نکنید و عدالت و دادگری را برگزینید و نه خواهشهای نفسانی را، زیرا جامعه بدین وسیله پا بر جا خواهد ماند و قوام و دوام خواهد یافت.

قرآن مجید، برای سخن گفتن هم، داد را ضروری دانسته و دستور داده که به عدل سخن گویند، یعنی همان طور که «عدل در افعال واجب است، در اقوال هم ضروری است، زیرا این خود رکن اساسی و محور اصلی نظام اجتماعی بشری است و روا نیست که یک مسلمان به خاطر مسائل خویشاوندی، از عدل منحرف شود و سخن به بیداد گوید و به سود خویشاوندان داوری کند. دستور قرآن مجید در این باره چنین است: «و اذا قلمت فاعدلوا و لو کان ذا قریبی» (انعام/۱۵۲)



منظور این است که قسط و عدل اسلامی، عمومیت و شمول دارد، به چیز خاصی بستگی ندارد، و به همه چیز و همه جا تعلق می‌گیرد، زیرا گواهی دادن و سخن به حق گفتن آن گاه که برای خدا باشد و به خاطر خدا صورت گیرد، از هر گونه تأثیر و تأثری، خالص می‌شود، آدمی وقتی که در گواهی دادن از همه چیز جز خدا چشم‌پوشد و ملاحظات بستگان و نزدیکان را نداشته باشد عملش ارزش دارد و خدا پسندانه خواهد بود.

عدل اسلامی، آن قدر حائز اهمیت است که در دست از جنگ کشیدن هم توصیه شده که اصلاح باید توأم با عدل باشد: «و ان طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیہما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تنفی الی امر الله فان فأت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین» (حجرات/۹)

در واقع این آیه دستور داده که اگر طائفه ستمگر و یاغی به سوی خدا برگشت، با او به عدالت اصلاح کنید و به عدل با او رفتار نمایید و عدالت و قسط را گسترش دهید که خدا عدالت گستران را دوست نمی‌دارد.

فردوسی در موارد فراوانی، راستی را می‌ستاید و کزی و ناراستی را نکوهش می‌کند و معتقد است که راستگویان درون ناآرامی ندارند و از آرامش روحی سود می‌برند:

به گیتی به از راستی پیشه نیست ز کزی بهتر هیچ اندیشه نیست
(شاهنامه ۲/۴۷۸)

کسی کو بتابد سراز راستی کزی گیردش کار و هم کاستی
(شاهنامه ۵/۱۳۳۶)

سرمایه مردمی راستی است ز تاری و کزی بیاید گریست
(شاهنامه ۲/۱۹۸۲)

همه راستی جوی و فرزانگی ز تو دور باد آز و دیوانگی
(شاهنامه ۷/۱۹۸۲)

اگر پیشه دارد دلت راستی چنان دان که گیتی تو آراستی
(شاهنامه ۸/۲۴۰۹)



فردوسی از زبان انوشیروان در اندرزنامه هرمزد، دروغ را نکوهش می کند:

زبان را مگردان به گرد دروغ چو خواهی که تخت از تو گیرد فروغ

(شاهنامه ۲/۲۵۲۷)

به گرد دروغ ایچ گونه مگرد چو گردی بود بخت را روی زرد

(شاهنامه ۸/۲۵۶۱)

و آن گاه که موبد از هرمزد می پرسد، ستمگر کیست؟ دروغگو را ستمکاره می خواند:

دگر آن که گفتار ستمکاره کیست؟ بریده دل از شرم و بیچاره کیست؟

هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ ستمکاره‌ای خوانمش بی فروغ

(شاهنامه ۸/۲۵۵۸)

شاپور هم که بر تخت می نشیند، فردوسی از زبان او، اندرزهایی برای سردارانش باز می گوید:

بدانید کان کس که گوید دروغ از آن پس نگیرد بر ما فروغ

مکن دوستی با دروغ آزمای همان نیز با مرد ناپاک رای

(شاهنامه ۷/۲۰۷۰)

فردوسی به راستی و راستگویی، بسیار اهمیت می دهد و در پایان هر مقال به مناسبت از راستگویی

سخن می گوید، مثلا در پرسش زال از کنیزکان، فردوسی از زبان زال، چنین می گوید:

اگر راستی تان بود گفت و گوی به نزدیک من تان بود آبروی

و گر هیچ گزری گمانی برم به زیرپی پلستان بسپرم

(شاهنامه ۱۶/۱۶۰)

قیاد هم که بر تخت می نشیند به مهمان و بزرگان می گوید: آن کس بزرگ است که سخن راست

گوید:

بزرگ آن کس کو به گفتار راست زبان را بیاراست و کژی نخواست

(شاهنامه ۲/۲۲۸۸)

فردوسی از زبان انوشیروان هم می گوید که کژی و کاستی و ناراستی، از صفات اهریمنی است و

یزدان ما را به راستی فرمان داده است:



نفرمود ما را بجز راستی که دیو آورد کژی و کاستی
(شاهنامه ۸/۲۳۱۷)

بوزرجمهر هم در مجلس سوم چنین می‌گوید و راستی را از هر چیز برتر می‌داند:

به از راستی در جهان کار نیست از این به گهر با جهاندار نیست
(شاهنامه ۸/۲۳۸۸)

همه راستی باید آراستن ز کژی دل خویش پیراستن
ز شاه جهاندار جز راستی نزیید که دیو آورد کاستی
(شاهنامه ۸/۲۳۹۰)

اگر پیشه‌دار دلت راستی چنان دان که گیتی تو آراستی
(شاهنامه ۸/۲۴۰۹)

خسرو پرویز هم که بر تخت شاهی می‌نشیند، فردوسی از زبان وی برنامه کارش را چنین توصیف می‌کند:

مبادا مرا پیشه جز راستی که بیداد آرد همی کاستی
و با هر کسی رای ما بر بهی است ز بیداد کردن سر ما تهی است
(شاهنامه ۶/۲۶۷۸)

و در جای دیگر خسرو پرویز در مقام عتاب، به بهرام چوبینه می‌گوید:

ز خشنودی ایزد اندیشه کن خردمندی و راستی پیشه کن
که گوید که کژی به از راستی؟ چرا دل به کژی بیاراستی؟
(شاهنامه ۹/۲۶۹۹)

بهرام نیز در هشتمین روزی که بر تخت شاهی می‌نشیند به دبیر دستور می‌دهد:

یکی نامه بنویس با مهر و داد که بهرام بر تخت بنشست شاد
خداوند بخشایش و راستی گریزنده از کژی و کاستی
جز از راستی نیست با هر کسی اگر چند از او کژی آید بسی
(شاهنامه ۸/۲۱۱۸)



گشتاسب هم که شاهی را به بهمن پسر اسفندیار می سپارد، فردوسی از زبان گشتاسب چنین می سراید:

همه راستی کن از راستی نیاید به کار اندرون کاستی

(شاهنامه ۶/۱۷۴۶)

در قرآن مجید نیز آیات فراوانی در باب راستی و صداقت هست همچون آیات: «قال الله هذا يوم

ینفع الصادقین صدقهم...» (مائده/۱۲۰)

«لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین...» (احزاب/۲۵) «... و ینصرون الله و رسوله اولئک هم

الصادقون (حشر/۹)»

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» (توبه/۱۱۹) «... فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان

خیرا لهم» (محمد/۲۴)

پیامبر بزرگوار هم گفته است: «آیه المنافق ثلاث: اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا اوتمن

خان». ۱۱

فردوسی، آموختن دانش را به تمام انسانها توصیه می کند:

همه گوش دارید پند مرا سخن گفتنی سودمند مرا

زمانی میسای ز آموختن اگر جان همی خواهی افروختن

(شاهنامه ۷/۱۹۹۱)

نظیر همین مضمون را فردوسی در جای دیگر نیز باز گو می کند:

میسای ز آموختن یک زمان ز دانش می کفن دل اندر گمان

چو گویی که وام خرد تو ختم همه هر چه بایست آموختم

یکی نغز باز می کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار

(شاهنامه ۸/۲۴۰۲)

و جاب توجه آن که فردوسی، مغرور شدن به دانش را، نشانه نادانی می داند و می گوید:

هر آن گه که گویی رسیدم به جای نیاید ز گیتی مرا رهنمای

چنان دان که نادان ترین کس تویی اگر پند دانندگان نشنوی

(شاهنامه ۲/۱۷۸۵)



و عجیب آن که فردوسی، در دانش آموزی روشن بین است و فراگیری هر دانشی را سودمند می‌داند:

ز هر دانشی چون سخن بشنوی از آموختن یک زمان نغسوی
(شاهنامه ۱/۳)

و در جای دیگر گفته است:

بیاموز و بشنو زهر دانشی بیابی زهر دانشی، رامشی
فردوسی رنج بردن در راه دانش را ستوده و در همان آغاز شاهنامه، انسانها را به فراگیری دانش تشویق کرده و بر آن است که دل پیر، با دانش برنا می‌شود و رنج بردن در راه دانش فراگیری، رواست:

به رنج اندر آری تن را رواست که خود رنج بردن به دانش سزاست
فردوسی، فرهنگ آموختن و دنبال هنر رفتن را ستوده و از انسانها خواسته که خود را پای بند زر و زیور نکنند و به زندگی تجملاتی خیلی علاقه‌مند نباشند، زیرا هنر و فرهنگ و دانش، برترین مایه‌هاست، انسانها باید خود ساخته بار بیابند و روی پای خود بایستند و به گهر والای خود تکیه نکنند و بدانند که دانش و هنر شخصی از گهر و نژاد والاترست.

چنین گفت آن بخرد رهنمون که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
فردوسی در داستان برزویه و آوردن کتاب کلپله و دمنه از هند، با یک تمثیل زیبا می‌گوید: منظور از کوهسار، دانایان هستند و داوری موجود در کوهساران، سخن شفا بخش ایشان و هدف از مردگان، جاهلانند که به دم گرم دانایان، زنده می‌شوند:

گیا چون سخن دان و دانش چو کوه تن مرده چون مرد بی دانش است
که نادان به هر جای بی‌رامش است خنک رنج بردار پاینده مرد
گیا چون کلپله است و دانش چو کوه چو مردم ز نادانی آمد ستوه

(شاهنامه ۸/۲۵۰۳)



فردوسی، فرهنگ را مایه آرامش و آرایش زندگی می‌داند و مرد دانشی را، جویای راستی و آزادگی.

که فرهنگ آرایش جان بود ز گوهر سخن گفتن آسان بود
فردوسی، آن طور که آب را در روی زمین ضروری و بایسته می‌داند، برای روان هم زیوری
شایسته‌تر از خلعت دانش نمی‌داند، و علم و معرفت را در عالم معنویات به باران رحمتی همانند
می‌کند:

جهان را چو باران به بایستگی روان را چو دانش به شایستگی
(شاهنامه ۱/۴۰)

فردوسی، آرایش روح و روان و ارزش آدمی را، به دانش می‌داند و از زبان اردشیر به شاپور چنین
می‌گوید:

بیار ای دل را به دانش که ارز به دانش بود چون بدانی بورز
(شاهنامه ۷/۱۹۹۹)

برزویه، در کتابی خوانده است که در بلاد هند، کوهی وجود دارد و در آن، گیاه شگفت آوری
است که مرده بدان زنده شود، برزویه در طلب آن گیاه بیش از اندازه جستجو می‌کند و آن داروی
جان بخش را نمی‌یابد، داستان خود را به داناترین حکیم هند می‌گوید، او در پاسخ برزویه
می‌گوید: این سخن بر سیل رمز است.

انوشیروان هم، در پایان زندگی، دبیر را فرا می‌خواند و اندرزهایی برای پسر خود باز می‌گوید که
برخی از آن اندرزها را فردوسی، چنین تعبیر می‌کند:

به دانش فرای و به یزدان گرای که او باد جان ترا رهنمای
(شاهنامه ۸/۲۵۳۷)

وی کم ارزشی آدم نادان را در مجلس پنجم یزجمهر چنین می‌گوید:

ز نادان بنالد دل سنگ و کوه از بر اندازد بر کس شکوه
(شاهنامه ۸/۲۳۹۳)

و نظیر همین سخن را در جای دیگر از زبان انوشیروان باز گفته است:



ز مردان بتر آن که نادان بود همه زندگانی به زندان بود
(شاهنامه ۵/۲۵۳۷)

فردوسی از زبان رسول قیصر روم که در دربار بهرام با موبد سخن می‌گوید، از کم‌ارزشی انسانهای نادان چنین سخن گفته است:

فرستاده گفت آن که دانا بود همیشه بزرگ و توانا بود
تن مرد نادان ز گل خوارتر به هر نیکویی ناسزاوارتر
(شاهنامه ۷/۲۲۱۵)

فردوسی آدم نادان را در جامعه خوار دانسته و مرد بی‌دانش را همچون تن مرده.

تن مرده چون مرد بی‌دانش است که نادان به هر جای بی‌رامش است
(شاهنامه ۸/۲۵۰۳)

او توانایی را در دانایی می‌داند:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
و در جای دیگر، فردوسی، دانش را مایه سربلندی دانسته و از زبان انوشیروان به فرزندش بل به تمام انسانها گفته است:

به دانش گرای و بدو شو بلند چو خواهی که از بد نیایی گزند
(شاهنامه ۸/۲۵۲۸)

و در جای دیگر از قول بوزرجمهر، دانش را مایه فروغ و روشنایی دل می‌داند:

نگر تا نگردي به گرد دروغ به دانش بود جان و دل را فروغ
شاپور هم به سرداران خود سفارش می‌کند که:
اگر دانشی مرد گوید سخن تو بشنو که دانش نگردد کهن
(شاهنامه ۷/۲۰۷۰)

فردوسی از زبان موبد که انوشیروان از او درباره «گنج» و «دانش» و «یا علم و ثروت می‌پرسد، چنین می‌گوید:

درد دانش از گنج نامی تر است همان نزد دانا گرامی تر است



سخن مانند از ماهی یادگار تو با گنج دانش برابر مدار
(شاهنامه ۸/۲۵۳۳)

آیاتی نیز هست که «علم» و «عالم» در آنها مقید آورده شده است مانند: «و من عنده علم الكتاب»
(رعد/۴۴)

در برخی از موارد هم که از «علم» علوم دینی و فقه اراده شده، در آن جا کلمه «تفقه» آمده نه
«علم» و «تعلم».

و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم
اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون* (توبه/۱۲۶)

و منظور از «تفقه در دین» فراگیری معارف و احکام اسلام است که همواره گروهی از مسلمانان به
عنوان یک واجب کفایی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند.

در نخستین آیات نازل بر پیامبر اکرم: «الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم»، مقصود از انسان،
نوع انسان و منظور از «علم» مطلق علم است و هیچ کدام مقید به اشخاص معین و علم مشخصی،
نیست و وقتی که قرینه‌ای باشد، منظور علم مشخصی است همچون حدیث: «ایها الناس اعلموا ان
کمال الدین، طلب العلم و العمل به، الا و ان طلب العلم اوجب علیکم»، که بخوبی دانسته می‌شود
منظور از علم در این حدیث، علم دین است، چون سخن پیرامون دین و تمامیت آن است.

در احادیث «اطلبوا العلم و لو بالصین» و «طلب العلم فریضه» مقصود مطلق علم سودمند برای بشر
است، الف و لام در دو حدیث برای استغراق است و شمول کلی از آن، استنباط می‌شود.

اسلام، عموم مردم و مسلمانان را برای فراگرفتن علم، به معنای عالم فرا خوانده و به تعبیرات
گونگون در این باره سفارش کرده است، ولی پرواضح است که در نظر رسول اکرم (ص) و ائمه
اطهار (ع) منظور از علم، علمی است که سودمند به حال مردم و مایه پاکیزگی و تهذیب اخلاق
باشد «در احادیث آمده است: «العالم و المتعلم شریکان فی الاجر و لا خیر بینهما»، «العلم نور
یقذفه الله فی قلب من یشاء»، «الا ان الله یحب بغماء العلم».

همان طوری که از علماء غیر عامل، نکوهش شده است: «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم...»
(بقره/۴۲)



و همان طوری که از افراد «المستأکل بدینه و المباهی به» مذمت شده، فردوسی هم، از این گونه افراد به دانش فروش، تعبیر کرده و آنان را نکوهش نموده است.

بیاید یکی مرد مزدک به نام سخنگوی و باادانش و رأی کام
گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد گوش
کتابی به اندازه خود شاهنامه باید تا از اندیشه‌های اخلاقی، در شاهنامه فردوسی بحث کند و اشعار اخلاقی فردوسی را بازگوید. آنچه گفته شد، قطره‌ای بود از دریا.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به دین‌گرایی شاهنامه استاد طوس، پرداخته شد، وی به مثابه یک «مورخ»، تاریخ ایران باستان (از آغاز تا ظهور اسلام) را، با پرداختن هنرمندانه، به رشته نظم کشیده و در اثر رواج «تاریخ منظوم» وی (شاهنامه)، غالب متون مثنوی که حکایت‌گر حوادث ایران پیش از اسلام به زبان فارسی بود و فردوسی، خود نیز در سرایش شاهنامه، از آن‌ها بهره‌شایان برده است از رونق افتاده و در طول قرون، نابود یا فراموش گشته است، و از آن همه، تنها یک شاهنامه باقی مانده است. از این روی، در آن حرکت فرمایشی و «شه ساخته» عصر پهلوی، خواه ناخواه پای استاد طوس و اثر جاویدانش (شاهنامه) به میان کشیده می‌شد و از شعر و شاعر، تقدیر و تبلیغ می‌گشت.

در هر کجای شاهنامه که بنگریم خواهیم دید چیزی جز ستایش اخلاق و نکوهش پلشتی‌ها چیزی در شاهنامه یافت نمی‌شود. و فردوسی نماد یک شاعر مسلمان اخلاق‌گراست که با صلابت حماسی آن را در قالب داستان‌های کهن از خویش به یادگار گذاشته است.

شاهنامه را سراسر حکمت، بند، اخلاق و عبرت بوده و فردوسی دینداری خردمند با شخصیتی معنوی، طبعی بلند و زبانی پیراسته از آلودگی است و کمتر شاعر بزرگی در زبان فارسی عفت کلام را در حد او رعایت کرده است.



منابع

- قرآن کریم
- شاهنامه چاپ مسکو، (۱۹۶۰-۱۹۷۱، مسکو) به کوشش انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی
- فردوسی و شاهنامه، (۱۳۷۱) مجموعه مقالات محیط طباطبایی، انتشارات امیر کبیر.
- سید قطب، ۱۳۸۶ فی ظلال القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الخامسة، ه و ۱۹۶۷
- ج ۴
- شیخ محمد عبده، تفسیر المنار، ج ۶.
- آیت الله ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۳.
- ۷- ثاقب فر، مرتضی (۱۳۷۷) شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران، انتشارات معین